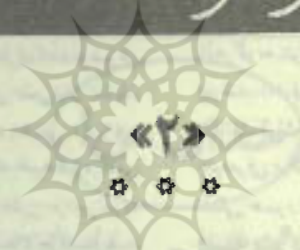


علی حجتی کرمانی

متعدد یالک تیک مار کیستی

(۶)

## تناقض در تکام. یا جوهر دیالکتیک؟!



امور متضاد گذاشته شده و تمام صورتها و فرمهای طبیعی نتیجه تضاد و کشمکش و فعل و انفعال امور متناقضی است که هر یک از آنها دارای وجود مستقلی هستند...

حال اگر منظور ما تریالیسم دیالکتیک از تناقض در تکامل، اعتراف به این نوع تناقض باشد که اولاً: بهیچوجه از ابتکارات و کشفیات دیالکتیک تئیسهای مارکسیسم نبوده و هماتطور که اشاره کردیم این مسئله از کهن ترین دورانهای فلسفه مورد اتفاق و اتحاد نظر فلاسفه مادی و الهی بوده است.

تفنییم که مسئله تضاد اگر در شکل اعداد عاوجی مستقل مطرح باشد، مسئله ای نیست که مورد اختلاف بحث و گفتگو قرار گیرد و قبول آن از نشانه های دانشمندان و فلاسفه مادی باشد و انکار آن از امتیازات فلاسفه الهی؛ بلکه این امر آنچنان واضح و روشن است و از دیدیهات علم و فلسفه که از قدیمترین دورانهای تاریخ فلسفه تا به امروز مورد اتفاق همه فلاسفه عالم اهم از الهی و مادی بوده و هست، زیرا همه آنها معترفند که قوام و دوام و تکامل جهان هستی و پدید آمدن و رخدادهای عالم حقیقت بر بنیاد یک سلسله

**و كافيًا** : لازمه قبول و پذيرش اين نوع از تناقض اين نيست كه نامعالم و غير ممكن بودن اجتماع نقيضين را مورد ترديد قرار داده و بجای آن «**تناقض**» را مانع و ممانعت کننده تفكر منطقي خود قرار دهيم و بدینسان كاملترين و جامعترين قانوني را كه بر همه ذمینه های هستي و قلمروهای طبیعت قابل اطلاق است انكار نمائیم !؟

اما اگر مراد از تناقض در تكامل ایجاد وحدت میان اعداد و تناقض در ذات شبي و واحد باشد، لازمه اش انكار اصل عدم تناقض است و این بی ادبترين تكبري است كه در قبال اندیشه فلسفي ریخته شده و در حقیقت با اعتقاد به چنین مدعی اساس و محالی همه علوم و هر مین زد و پشته تیب هیچكس در هیچ زمینه علمی نمی تواند سزا ما اظهار نظری كند و موضوعی را بعنوان يك مسئله صحیح و متفق علمی بیان نماید، چون هر گاه ما يك تئوری علمی و فلسفی را پذیریم بدین معنا است كه ذهن ما به يك قضیه ویژه علمی گرایش پیدا کرده و از طرف مقابلش اعراس نموده است. يك اسان آمادی كه معتقد است وجود مساویست با ماده یعنی طرف مقابل قضیه را (كه وجود مساوی نیست با ماده) پذیرفته است. باید فراموش نكرد كه معتقد به اصول چهارگانه ديالكتيك، ناچار است از نقطه مقابل این اصول اعراض كند. یعنی موجود است در برابر اصول منطقی و تئوری فلسفی خود آتری بگوید و در مقابل اصول منطقی مقابل يك نه ! و آیا این سخن در همان هنگام كه مشغول حواسه سرایی برای نفی امتناع اجتماع نقيضين هستیم. يك اعتراف

ضمنی بر اصالت اصل عدم تناقض است!؟  
و اگر جز این باشد آیا بمنزله واژگون کردن پایه های همه علوم نخواهد بود ؟ بقول یکی از فلاسفه عالیقدر ما سر : چگونه متصور است كه در مورد نظریه های برهانی اقامه كنیم و شیعیه ای را اثبات نمائیم و در عین حال تكذیب نتیجه به برهان صدمه نزند! (۱)  
حقیقت این است كه این قیل القیله ها چیزی جز بدبخت شدن افکار منطقی و سفاکیان است. آنگاه در تاریخ فلسفه خوب بیاد آید كه سرفسطاگوری یعنی انكار علم و برای همین منظور سقوفیستها به انكار اصل امتناع تناقض پرداخته و لی آنها را بقدر اوصاف داشتند كه متوجه شدند كه با انكار این اصل دیگر باید از هر گونه تئوری فلسفی و اصول علمی جزئی چشم پوشید. اما تئوسوفیستها یعنی طرفداران هتد شایلك تیبك ماركسیستی خود را حامی و طرفدارو علم معرفی بكنند و نسبت به تئوریهای فلسفی و اصولی منطقی خود جوارم هستند و بگویند همه قسمتهای فلسفه ماركسیسم از فرآه ساخته شده و قابل تغییر و تبدیل نیست !!

اكون برای اینکه روشن شود كه ماركسیستها مفهوم صحیح و واقعی «اصل امتناع تناقض» را كه از پایه های منطقی قدیم و از بدیهات اول عقل است نفی نموده اند و باغواسته اند بجهتند. لازم است این «اصل» را كه مبده و اساس کلیه دانسته ها ، آگاهیها و دانشهای انسان در طول تاریخ حیات بشری

تراد گرفته است، توضیح دهیم :

اصل امتناع تناقض بگوید معال است وجود و عدم و یا اثبات و نفی يك چیز با هم جمع شوند یعنی این معال و غیر ممكن است كه بگوئیم لایمی در آن واحد و ظروف و شرایط متحد هم هست و هم نیست، ممكن نیست كه هست و نیست، وجود و عدم در يكجا اجتماع كند ، بیا باید وجود داشته باشد ، نماند داشته باشد، معال است كه هم موجود باشد و هم معدوم... و همچنین معال غیر ممكن است كه با از ظروف و شرایط واحد و در آن واحد علم و داناتی را نسبت به شخصی ایات نماید و در همان آن دانفی کنیم، با عالم است یا نیست. معال است هم عالم باشد و هم نباشد و علم و بی علمی در آن واحد و در ظروف و شرایط

بگانه ممكن نیست كه در يك جا اجتماع كند. بنا بر این هنگامی تناقض تحقق مییابد كه بگانه گیها و وحدتهایی در موضوع و محمول، مكان و زمان و شرط و اضافه، جزء و كل، اوله و فعل اعتبار شود و در غیر اینصورت هر نفی و اثباتی تناقض نخواهد بود و در این صورت کلی نفی، تناقض با اثبات نیست و همچنین اثبات همیشه و در همه موارد منافات با نفی ندارد و معنای تناقض و تعارض اثبات و نفی و یا وجود و عدم يك چیز آنست كه آنها با يكدیگر جمع نمی شوند و به ذات دیگر هر انی با نفی خود تناقض است نه با نفی چیز دیگر و وجود هر چیز تناقض با عدم همان چیز است نه با عدم چیز دیگر...

(بقیه در شماره آینده)

صدیقی نجویانی  
آبادان



ز کار من چو تو خود آگهی، چه گویم باز  
نبار و در دلم را تونیک می دانی  
چه ترا چو که ز نام برمان نهان دارم  
ز کار بسته خود، شکرها چه آغازم؟  
به کار من سر و سامان، ز قدرت تو بود  
اگر بورد نمائی کجا توان دریافت  
ایند بنده شرمند نیست جز کرم  
ز بارگاه تو مهجور دور کرده مرا  
کجاست راه حقیقت؟ کجاست راهنما؟  
ز آب دیده مگر چاره ای شود پیدا

تویی پناه من ، ای کادساز بی انبار  
مرا در گره نیازی بود به زانو نیاز  
تویی بگانه خیر و بصیر و محرم راز  
چو آگهی تو ز انجام کارم از آغاز  
كه كارها همه بر قدرت تو گردد باز  
فرز را ز نشیب ، و نشیب را ز فراز  
كرم نما كه تویی كار ساز بنده نواز  
هوای یش و كم و آرزوی دور و دراز  
خدای من ، تو مرا و ازهان زبید مجاز  
كه خود به سوز و گدازم درون آتش آز

«صدیقی» و سر تسلیم و خاک درگه تو  
كه كیمیای مراد است بهر اهل نیاز